داود پیامبر در مثنوی عطار

سعادتی، عباس

سرگذشت پیامبران خدا به شکل‏های‏ مختلف در آثار بزرگان شعر و ادب فارسی‏ تجلی یافته،که البته سرمشق آنان قرآن کریم‏ است و هر یک از فرستادگان پروردگار عالم در کلام وحی،به ویژگی‏هایی‏ شناسانده شده‏اند.

داود پیامبر(ع)به داشتن کتاب الهی با عنوان‏ «زبور»مفتخر است و اینکه خداوند قدرت‏ تسخیر کوهها و پرندگان به وی ارزانی‏ داشت و صنعت زره‏سازی نیز به این پیغمبر خدا نسبت داده شده است.

عطار؛حکیم و عارف نیشابوری از صفات‏ و کمالات حضرت داود(ع)در برخی از آثار خویش به مقتضای حال و مقام کلامش‏ بهره گرفته است.آقای«عباس سعادتی» مقاله ذیل را به بررسی این موضوع در چهار اثر شیخ عطار با عنایت به آیات‏ مربوط به قرآن کریم،در این زمینه‏ اختصاص داده است.

داود پیامبر در مثنوی عطار

عباس سعادتی

«ما هم این حکایت اخبار انبیاء را بر تو بیان‏ می‏کنیم تا قلب تو را به آن قوی و استوار گردانیم و این طریق حق و راه صواب،بر تو روشن شود و اهل‏ ایمان را،پند و عبرت و تذکر باشد.»(سوره هود، آیهء 120)

قرآن کریم به داستان‏ها و حکایت‏های خود عنوان«قصص»داده است.بدون تردید مقصود از مفهوم قصص در قرآن مجید،بیان عبرت و موعظه‏ است.

«لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب»

سورهء یوسف،آیهء 111

آدمی همواره جهان را عظیم‏تر از آن دیده است، که شامل ابر،باد،مه و خورشید باشد.نوپذیری‏ انسان،او را بر آن می‏دارد که جهان‏بینی خویش را گسترش دهد و براساس آن در این کرهء خاکی،عنوان‏ خلیفة اللّه را برای خود استوار سازد.

مطالعهء احوال گذشتگان،بخصوص قصه‏های‏ پیامبران می‏تواند به عنوان یک اصل بزرگ و حتی‏ یک وظیفهء انسانی تلقی شود.

«افلم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من‏ قبلهم.»

(سورهء یوسف،آیه 109)

قرآن مجید بیش از همهء علوم،به علوم انسانی‏ توجه دارد.داستان پیامبران یعنی توجه به علوم‏ انسانی،یعنی توجه به انسان،یعنی توجه به قوم‏ها و ملت‏های گذشته،از عاد و ثمود و بنی اسرائیل... و عبرت گرفتن ما از سرگذشت آنها.اینجاست که‏ اهمیت قصه‏های پیامبران و توجه به نکات ظریف‏ و دقیق آن مشخص می‏شود.

در این مقاله سعی شده است،سرگذشت‏ حضرت داود(ع)با توجه به بیان قرآن،در چهار مثنوی-که انتساب آنها به عطار نیشابوری محقق و مسلم است-«الهی نامه»،«منطق الطیر»، «اسرارنامه»و«مصیبت‏نامه»،تحلیل و بررسی‏ شود.

موضوع‏های مطرح شده در آیه‏های مربوط به‏ حضرت داود(ع)در قرآن کریم

1-آیهء 252 از سورهء بقره،موضوع کشته شدن‏ جالوت را به دست حضرت داود(ع)بیان می‏دارد و اینکه خداوند به او پادشاهی ارزانی داشته و از آنچه‏ می‏خواست وی را آگاه گردانده است.

2-آیهء 161 از سورهء سباء و آیهء 57 از سورهء بنی اسرائیل،موضوع داشتن کتاب حضرت داود(ع) به نام«زبور»را تأیید می‏کند.

3-در آیهء 105 از سورهء انبیاء

«و لقد کتبنا فی الزبور ان الارض یرثها عبادی الصالحون»

و از جملهء«کتبنا فی الزبور»آسمانی بودن کتاب«زبور» را تأیید کرده است و نیز در آیهء 162 از سورهء نساء

«و اتینا داوود زبورا»

(1)

4-آیهء 79 از سورهء انبیاء،به معجزه‏های حضرت داود مبنی بر تسخیر کوهها و پرندگان، توسط آن حضرت اشاره دارد.

5-آیهء 80 سورهء انبیاء و آیهء 12 از سورهء سباء، اشاره به صنعت زره‏سازی حضرت داود(ع)دارد.

6-آیهء 78 از سورهء انبیاء،حکم داود و سلیمان‏ را دربارهء گوسفندانی که شبانه تاکستانی را چریده‏ بودند،حکایت می‏کند.

7-سورهء ص،آیه‏های 16 تا 26 راجع به‏ آزمایش داود(ع)است.بدون شک میان مفاهیم این‏ آیه‏ها و قصهء داود و زن اوریا رابطه‏ای موجود است. جز آن که اصل قصه همین است که در قرآن مجید تلویحا مذکور افتاده است.

داستان زندگانی حضرت داود در تفاسیر نیز آمده‏ است،که البته اغلب تفاسیر تحت تاثیر روایت‏های‏ اهل کتاب است،از جمله این تفاسیر می‏توان به‏ تفسیر«بصائر»یمینی از معین الدین محمد بن‏ محمود نیشابوری(2)و تفسیر قرآن مجید(نسخه‏ محفوظ در کتابخانه دانشگاه کمبریج)(3)و تفسیری‏ بر عشری از قرآن مجید(4)و...اشاره کرد.

سیمای حضرت داود(ع)در مثنوی‏های عطار نیشابوری

عطار نیشابوری در مثنوی‏های خویش از «صدای خوش داود»و«زره‏گری»او و«موم شدن‏ آهن در دست او»یاد کرده است.در شعر عطار، داود«دوست خاص خدا»معرفی شده است.در «مصیبت نامه»،که تقریبا بیشتر از دیگر آثارش از داود سخن گفته،«سالک جان بر لب آمده و دل پر نیاز»را به نزد او می‏برد و از راز و رمز وصال‏ می‏پرسد:در آن جا ضمن گفت و گوی سالک و داود،عطار اعتقادات عرفانی خویش را بیان‏ می‏دارد.او معتقد است،اگر آهن در دست داود چون موم نرم می‏شود،از آتش عشقی است که در دل پاک او قرار دارد:

ای دل پاک تو دریای علوم‏ ز آتش عشق تو آهن گشته موم

داود به سالک راه،نصیحت می‏کند که بایست‏ اخلاص پیشه کنی چرا که:

گر به اخلاصی فرو آیی به راه‏ مصطفی راهت دهد تا پیشگاه

در اینجا روشن می‏شود که آتش عشق داود، نتیجه اخلاص اوست که عطار بر آن تاکید دارد.

سپس سالک فکرت به نزد پیر برمی‏گردد،پیر راه نیز داود را رمز اخلاص معرفی می‏کند و چنین‏ بیان می‏دارد:

در مودت درد دایم خاص اوست‏ موم گشته آهن از اخلاص اوست

با تامل در مطالب و آرای عرفا می‏بینیم که‏ اخلاص درست نقطه مقابل ریا معرفی شده است؛ در یک طرف ریا خلق و در طرف دیگر اخلاص و خالق قرار دارد.حال اگر بنده‏ای در اعمال خود، نیتش سوی خلق باشد،ریا ظاهر می‏گردد؛و اگر بنده‏ای در اعمال خود،نیتش تنها و تنها متوجه خالق‏ باشد،این نشانه اخلاص اوست.

زره‏گری داود(ع)

و ما به داود صنعت زره ساختن آموختیم تا شما را از زخم شمشیر و آزار یکدیگر محفوظ دارد.آیا شکر به جای نمی‏آورید؟(سورهء انبیاء،آیهء 80)

«به او دستور دادیم که از آهن زره بساز و حلقهء زره به اندازه و یک شکل گردان و خود با قومت، نیکوکار باشید که من به هرچه می‏کنید،آگاهم» (سورهء سباء،آیهء 11)

زره‏گری داود(ع)در مثنوی‏های عطار بازتاب‏ دلکشی دارد.عطار معتقد است که نباید بر نفس‏ شوم زره پوشاند و او را محافظت کرد،بلکه بایست‏ آهن نفس خود را مانند موم نرم ساخت.و اگر بدین‏ مرحله رسیدی و این آهن نفس در دستت چون موم‏ نرم شد،تو در عشق مانند داود گرم نفس و گرم رو خواهی شد.

\*زره‏گری حضرت داود(ع) در مثنوی‏های عطار،بازتاب‏ دلکشی دارد.عطار معتقد است که نباید بر نفس شوم‏ زره‏پوشان و از او محافظت‏ کرد،بلکه باید آهن نفس‏ خویش را مانند موم نرم‏ ساخت.

مرحبا،ای عندلیب باغ عشق‏ ناله کن خوش خوش ز درد و داغ عشق

خوش بنال از درد عشق داود وار تا کنندت هر نفس صد جان نثار

چند پیوندی زره بر نفس شوم‏ همچو داود آهن خود کن چو موم

گر شود آهنت همچون موم نرم‏ تو شوی در عشق چون داود گرم(5)

عطار در اینجا،خودی و منیت را به آهن تشبیه‏ کرده،که چون زرهی نفس را محافظت می‏کند.و باید این آهن را همچون موم مانند داود نرم ساخت. عطار،داود(ع)را الگو و راهبر و راهنمای بلبل باغ‏ عشق معرفی می‏کند.

سخنان او را عارفانه می‏داند،که در هر لحظه‏ دل مرده سالک را در گور تن به وجد و شوق می‏آورد و صد جان نثارش می‏کند و آهنی را که او نرم‏ می‏نماید.آهن نفس اماره سالکان و راهروان است، که از دم و نفس او نرم و رام می‏شود.یا گاهی که دل‏ از زنگ کدورت‏ها چون آهن سخت گشته است، مانند موم نرم و قابل انعطاف می‏سازد.آنچه داود یا پیر راهدان می‏نماید،از عشق نیز برمی‏آید.سالک‏ راه را،عطار«بلبل باغ عشق»معرفی می‏کند،به‏ همین سبب عطار نیشابوری عشق را نیز با داود قیاس کرده و به او گوشزد می‏کند که از درد و داغ‏ عشق خوش بنال و گریه کن تا در هر لحظه صد جان‏ و صد زندگی تو را نصیب آید و همانطور که آهن در دست داود چون موم نرم می‏شد،عشق نیز توانایی‏ چنین کاری را دارد.

آهن در ارتباط با داود و عشق،خودی و منیت‏ است،که چون زرهی نفس را پوشانیده است و باید این آهن را با داود جان و نور عشق،نرم و از سختی‏ و صلابت تهی کرد.

مولوی علیه الرحمة،که دنباله‏رو عطار نیشابوری است،نیز از زیرکان و انسان‏های هوشیار خودآگاه،دعوت می‏کند که قدم در راه بگذارند و به دنبال پیران،و به پیروی از آنها راه سلوک را بپیمایند.

در این حرکت و جنبش و سلوک است،که‏ دیدگان آنان باز می‏شود و ستارگان مه روتر از قمر را،که از سنگ وجود بیرون می‏جهند و چون‏ فرشتگانی به دیدار او می‏آیند،نظاره خواهند کرد. در این حال،صورت عشق-که همان صورت‏ معشوق است-در روح سالک شکفته می‏شود و گلشنی پر از زیبایی و نور و روشنی را در درون سالک‏ می‏گشاید.

عشق هر آنچه جز خداست در وجود سالک‏ می‏سوزاند و از بین می‏برد.عشق داودی است که‏ آهن را نرم می‏کند و شیر را آهو می‏کند،هر ذره از وجود عشق عیسی و عیسی نفسی می‏شود،مرگ‏ و فنا جانبخش می‏گردد.در آن حال سالک چنان‏ محو محبوب و زیبایی وی و مستغرق حب الهی‏ می‏گردد که اگر ماه نیز لب او را ببوسد،او را از پیش‏ خویش می‏راند.

هله زیرک،هله زیرک،هله زیرک زوتر همه کز جنبش تو کار هم نیکوتر

بدوان از پی مردان بنگر از چپ و راست‏ جسته از سنگ و ستاره ز قمر مه‏روتر

یک به یک پیش تو آیند چو از جا بروی‏ همچو من بسته کمرها ز شکر خوشخوتر

در گلشن بگشاید ز درون صورت عشق‏ صورتش چون گل سرخ از گل‏تر خوشبوتر

عشق داود شود آهن از او نرم شود شیر آهو شود آنجا و از و آهوتر

هر یکی ذره شود عیسی و عیسی نفسی‏ مرگ جان‏بخش شود بلکه ز جان دلجوتر اندر آن حال اگر ماه ببوسد لب تو گوییش خیز و برو از بر ما آن سوتر(6)

و باز در جایی دیگر عطار همین مضمون را چنین‏ بیان می‏دارد:

باز داود زره‏گر را نگر موم کرده آهن از تف جگر

صوت داود(ع)

آواز داود در نظر عطار،آواز زبور عشق است؛ زیرا که سر عشق در هر صوت داود نهفته است. عطار در حکایتی بیان می‏دارد،که هر موقع داود شروع به آواز خواندن می‏کرد یا به تعبیری زبور را بر سر خلقان می‏خواند،باد از رفتن،آب از دویدن‏ و مرغ از پریدن می‏ایستاد،و همگی آواز داود را گوش می‏دادند و خلایق خوش‏ شادمانه بودند.ولی هنگامی که داود ضربتی از قدر خورد،دل و جانش زیر و زبر شد.نوحه ماتم سرداد،چنان که‏ از آواز او چهل هزار آدمی هلاک شد.

خواند داود پیمبر شصت سال‏ بر سر خلقان زبور ذو الجلال

ای عجب آواز چون برداشتی‏ عقل را بر جای خود نگذاشتی

باد از رفتن به استادی خموش‏ برگ‏های شاخ گشتی جمله گوش

آب فارغ از دویدن آمدی‏ مرغ معزول از پریدن آمدی

گرچه خوش آوازیش بسیار بود لیک از ماتم نبود از کار بود

لا جرم یک آدمی نگریستی‏ می‏شنودی خلق و خوش می‏زیستی

عاقبت چون ضربتی خورد از قدر شد دل و جانش همه زیر و زبر

نوحه خود را به صحرا شد برون‏ شد روان از نوحه او جوی خون

هر که آن آواز بشنیدی ز دور گشتی اندر جان فشاندن ناصبور

تا خطاب آمد که‏ای داود پاک‏ آدمی شد چل هزار از تو هلاک

پیش از این کس را نمی‏شد دیده‏تر این زمان بنگر که چون شد کارگر

لا جرم اکنون چو کارت اوفتاد آتشی در روزگارت اوفتاد

نوحه تو چون برفت از درد کار بر سر تو جان فشاندم چل هزار

بود آواز خوشت زین بیش‏تر نوحه ماتم دگر باشد دگر

هرچه را دردی هویدا آید آن‏ خلق گشتن را به صحرا آید آن

ما ز آدم درد دین می‏خواستیم‏ تا جهانی را بدو آراستیم

او چو مرد درد آمد در سرشت‏ پاک شد از زنگ و از بوی بهشت

زن کن رنگی و بویی اختیار مرد را با رنگ و با بویی چه کار

لا جرم چون اهبطوش آمد خطاب‏ پای تا سر دردآمد اضطراب

سرنپیچد از ادب تا زنده بود لاجرم پیوسته سرافکنده بود(7)

گفت و گویی که عطار نیشابوری میان داود و خداوند ترتیب داده،از لطف خاص برخوردار است.در این گفت و گو که با لفظ«خطاب آمد» آغاز شده،داود را پاک خوانده و یادآور می‏شود که‏ چهل هزار تن از نوحه ماتم تو،هلاک شدند.قبل از این از آواز تو،کسی دیده‏اش‏تر نمی‏شد،به ناچار چون آتشی در روزگار تو افتاد و نوحه ماتم تو چیزی‏ برخاست،چهل هزار تن بر سر آواز جان فشاندند. آواز خوش تو چیزی است و نوحه و ماتم تو چیزی‏ دیگر.هر کسی را که دردی در درونش باشد تأثیر او بر جهانیان هویدا و آشکار است.در ادامه می‏آورد که خداوند می‏فرماید:ما از آدم(ع)درد دین‏ می‏خواستیم و در سرشت و طینت او درد آفریدیم تا بدین جهان را و هرچه در اوست با آدم زینت دهیم‏ و نیز جهان را برای او آذین بندیم،او که مرد درد بود از رنگ و بوی بهشت فارغ شد،چرا که مرد را با رنگ و بو کاری نیست.

در مثنوی نیز مولانا،به«صدای خوب جان‏ پرداز»داود اشاره دارد.در مثنوی آمده است زمانی‏ که داود قصد ساختن مسجد الاقصی را می‏کند و از انجام این کار عاجز می‏شود،خداوند به او وحی‏ می‏کند،که این کار را ترک کند،زیرا در تقدیر او نیست و آنگاه که داود علت این امر را می‏پرسد، جوابی بسیار لطیف می‏شنود:

گفت:جرمم چیست ای دانای راز که مرا گویی که مسجد را مساز

گفت:بی جرمی تو خونها کرده‏ای‏ خون مظلومان به گردن برده‏ای

ای کز آواز تو خلقی بی‏شمار جان بدادند و شدند آن را شکار

خون بسی رفته است بر آواز تو بر صدای خوب جان پرداز تو

گفت و گویی که مولانا میان داود و خداوند ترتیب داده آن چنان لطیف و زیبا صورت گرفته که‏ گویی لحن خداوند برای دلجویی داود هرچه‏ دوستانه‏تر به شعر درآمده است.

جرم او را چنان زیبا و دلپذیر بیان می‏کند،که‏ تنها سحر آمیزی همچون کلام مولانا،می‏تواند از عهده چنین دلجویی برآید.

«صدای خوب جان پرداز»را بزرگترین جرم او می‏داند،که خون بسیاری بر گردن او افکنده است‏ و بالاخره به او وعده می‏دهد،که فرزندش‏ (سلیمان)کار ساختن مسجد را به عهده خواهد داشت.

گرچه برناید به جهد و زور تو لیک مسجد را برآورد پور تو

کردهء او کردهء توست ای حکیم‏ مؤمنان را اتصالی دان قدیم

بدین سان آواز دلنشین داود مورد عنایت خداوند قرار می‏گیرد و او در عین پاکی و بی‏گناهی به واسطه‏ داشتن این صدای جان پرداز،خون مظلومان را به‏ گردن دارد.در این تصویر،سخن مولانا را می‏بینیم‏ که از کلام عادی آغاز شده تا اوج لطف شاعرانه‏ عروج می‏کند.

در این گفت و گو و گفت و گویی که عطار بین‏ داود و خداوند آورده است،تفاوت‏هایی وجود دارد.در گفت و گوی مولانا خداوند«صدای خوب‏ جان پرداز»داود را بزرگترین جرم او می‏داند،که‏ خون بسیاری بر گردن او افکنده است.ولی در گفت‏ و گوی عطار،خداوند تنها کشتن خلقان را جرم‏ نمی‏داند،بلکه اشاره به تفاوت بین آواز خوش و نوحه ماتم دارد و می‏فرماید که نوحه ماتم از سر درد است و نوحه‏ای که از سر درد باشد،آدمی را در خور است و شایسته اوست.حال باید دید«درد» در آثار عطار چه جلوه‏ای دارد،که آن را شایسته مرد می‏داند و بس.در اینجا نگاهی گذرا داریم به ابیاتی‏ که در آنها عطار نیشابوری از«درد»سخن گفته‏ است.

بلا در منطق الطیر

پیر گفتا من بدیدم کابینا مبتلا بودند دایم در بلا

هر کجا رنج و بلایی بیش بود انبیا را آن همه در پیش بود

انبیا را چون بلا آمد نصیب‏ کی رسد راحت بدین پیر غریب

51-3649

چون فرود آیی به وادی طلب‏ پیشت آید هر زمانی صد تعب

صد بلا در هر نفس اینجا بود طوطی گردون مگس اینجا بود

5-3234

گربه سر راه عشقی مبتلا بر فکن بر گستوانی از بلا

بلا در مصیبت نامه

چون بلای قرب دید آدم ز دور سوی ظلمت آشیان آمد ز نور

دید دنیا کشتزار خویشتن‏ لاجرم کرد اختیار خویشتن(8)

246

بلا در اسرارنامه

برو ای دل چو دیگی چند جوشی‏ نهنبن ساز خود را از خموشی

درین دیگ بلا پختی به صد درد که هستم چون نمک در دیگ در خورد(9)

2422

بلا در الهی نامه

خطاب آمد که گر خواهان مایید همه خواهان انواع بلایید

همی چندان که مور و جانور هست‏ دگر ریگ بیابان سر به سر هست

\*عطار نیشابوری در مثنوی‏های خویش،حضرت‏ داود را«دوست خاص خدا» معرفی می‏کند و در «مصیبت نامه»سالک جان بر لب آمده را نزد او می‏برد تا از راز و رمز وصال آگاهی یابد.

دگر چندان که دارد قطره باران‏ دگر چندان که برگ شاخساران

فزون زان بیش از رنج و بلا من‏ فرو ریزم به زاری بر شما من

خسک سازم هزاران آتشین بیش‏ نهم‏تان هر زمان بر سینه ریش

چو آن جانها خطاب حق شنیدند از آن شادی خروشی بر کشیدند

که جان ما فدای آن بلا باد که هرچه آن تو می‏خواهی به ما باد

بلای تو به جان ما باز گیریم‏ ز هر یک جاودان صد راز گیریم(10)

93-3086

بلا در مختار نامه

گنجت باید به رنج خو باید کرد جان وقف بلای عشق او باید کرد

در پنجه شیر اوفتادن به از آنک‏ با او نفسی پنجه فرو باید کرد

152/33

تا تو به بلای عشق تن درندهی‏ هرگز نرسی به وصل آن سر و نهی(11)

بلا در دیوان اشعار

از بلا هر کسی گریزان است‏ این رهی طالب بلای تو است

گر رضای تو در بلای من است‏ جان من بسته رضای تو است

طریق عشق جانا بی‏بلا نیست‏ زمانی بی‏بلا بودن روا نیست

اگر صد تیر بر جان تو آید چو تیر از شست او باشد خطا نیست

بلاکش تالقای دوست بینی‏ که مرد بی‏بلا مرد لقا نیست

در عشق همی بلا همی جویم‏ درد دل مبتلا همی جویم

درمان چه طلب کنم که در عشقش‏ یک درد به صد دعا همی جویم

نی ز برای تو به جان بار بلای تو کشم‏ عشق تو و بلای جان،جان من و بلای تو

جان در مقام عشق به جانان نمی‏رسد گر مدعی عشقت در چاه بلا افتد کفرست درین معنا کانجا رسن اندیشد

سیلی جفا می‏خور گر طالب این راهی‏ از نوح بلا مگریز گر عاشق دریایی(12)

با تأمل می‏توان چنین استنباط کرد که بلا و درد در آثار عطار نیشابوری،در موارد ذیل تجلی یافته‏ است: 1-آزمون دشوار الهی و امتحان صعب وی،که‏ غالبا متوجه انبیاء و اولیاء و نیکان می‏شود و حق‏ تعالی آنان را در بوته آزمایش خویش به انواع رنج‏ها و محنت‏ها می‏آزماید.

2-هستی سالک حجاب راه اوست،سالک‏ چون از هستی خویش برهد از بلا می‏رهد و به بقا می‏رسد.

3-تعلقات دنیوی بلای راه سالک است.

4-راحت طلبی و عافیت طلبی بلای راه سالک‏ است.

5-دوای درد،درد عشق است که از جانب‏ معشوق می‏رسد و خود عین درمان است.

6-وصال یار،درمان بلای نهایی عشق است.

7-حق تعالی پیش از آفرینش هستی در خطاب الست با ارواح آدمیان پیمان عشق بست و ارواح را از انواع بلاها،که بر آنها نازل خواهد گردانید،آگاه‏ ساخت؛ارواح به جان و دل پذیرفتند و خویشتن را آماده آزمون الهی کردند و نشان آنانکه به میثاق الهی‏ وفادار ماندند،پذیرش همین بلا بود و شرط وفای‏ به عهد،بیزاری جستن از بلی نفس است.

در آثار عرفانی ادب فارسی به رابطه میان عشق و بلا،که به قول عطار عشق بخش الهی است و خداوند این عشق را وقف دلهای پر درد و بلاکش‏ کرده است،اشاره‏های فراوان رفته است از جمله: احمد غزالی می‏گوید: «عشق حقیقت بلاست و انس و راحت در او غریب...چون عشق بلاست،قوت او در عالم از جفاست که معشوق کند.»(13)

عین القضاة،محبت و محنت را همراه می‏داند: «دریغا،اول حرفی که در لوح محفوظ پیدا آمد،لفظ محبت بود.پس چون نقطه ب با نون متصل شد، یعنی محنت شد مگر آن بزرگ از اینجا گفت که در هر لفظی هزار قهر تعبیه کرده‏اند و در هر راحتی‏ هزار شربت زهر آمیخته.»(14)

«پیوند میان عشق و بلا،پیوندی ازلی است و نتیجه مقدر«بلی»گفتن ذریت آدم به خطاب«الست‏ بربکم»(15)است.

و اذ اخذ ربک من بنی ادم من‏ ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست‏ بربکم قالوا بلی

(اعراف آیه 172)

جان‏ها در آن روز به قول عین القضات«وی»را دیدند و از«وی»ماع قرآن شنیدند.جان‏هایی که به‏ خطاب محبوب بلی گفتند،عشق و بلای آن را به جان پذیرفتند.حجاب‏های دنیای کثرت،سبب‏ شده که بعضی این حادثه ازلی را فراموش کنند،اما مؤمنان را که ذوق این خطاب در دل زنده است و آتش عشق در دلشان شعله‏ور،باکی از بلای عشق‏ نیست و سرمست از آن بانگ و خطاب، بی‏اعتراضی،بلا را با روی باز و به شادمانی، استقبال و تحمل می‏کنند.

رابطه میان عشق و بلا را در همه جا در آثار عرفانی می‏بینیم.سنایی علیه الرحمه در مثنوی‏ طریق التحقیق می‏فرماید:

در ره عشق او بلاکش باش‏ همچو ایوب در بلا خوش باش

چون درآید بلا،مگردان روی‏ روی در حق کن و«رضینا»گوی

عاشقان را غذا بلا باشد عاشقی بی‏بلا کجا باشد(16)

سهروردی،این عارف عاشق،در رساله دلکش‏ «فی حقیقه العشق»یا«مونس العشاق»پیوند ازلی‏ میان عشق و حسن را پیش از آفرینش عالم در ذات‏ و کنه هستی،در طی داستانی رمزی نشان داده است. حادثه‏ای که بدین سان در ابتدای آفرینش رخ‏ می‏دهد،صورت مثالی همه عشق‏هایی است که‏ بعدها در عالم رخ می‏دهد؛که هر چند در هر زمانی‏ شخصیتی مختلف‏اند،آن رابطه ثابت است.اما بر خلاف فلسفه مشایی در داستان سهروردی،از علم و عقل اول به ترتیب حسن و عشق و حزن پدید می‏آید.

رابطه میان این سه در طول داستان،رابطه میان‏ شخصیت‏های یوسف و زلیخا و یعقوب ممثل‏ می‏گردد.حزن در اینجا همان رنج و بلای عشق‏ است که در حادثه عشق از آن گریزی نیست و در همان ابتدای آفرینش،همراه با عشق،در هستی‏ ساری می‏گردد.

همانطور که بیان شد عطار عشق را بخش الهی‏ می‏داند و می‏گوید خداوند این عشق را وقف‏ دل‏های پردرد و بلاکش کرده است در نتیجه آن کس‏ که آماده جانبازی در راه عشق نباشد،عشق روی به‏ وی نشان نمی‏دهد.

در راه تو دل واقعه‏ای مشکل خواست‏ در راه تو پای تا به سر مشکل خواست

وانگاه چو در بلای عشق تو فتاد از تو ز برای دل بلای دل خواست

مختار نامه 168/39

مشکل قافیه در شعر فوق است.در بیت اول به‏ مختار نامه رجوع شود،دوباره در مطلب آمده است‏ و نیازی نیست.

(1)-خزایلی،محمد.اعلام قرآن.تهران: امیرکبیر،چاپ اول،1341،ص 284

(2)-نیشابوری،معین الدین محمد بن محمود. بصائر یمینی.به توضیح دکتر علی رواقی،تهران: بنیاد فرهنگ ایران،1359

(3)-تفسیر قرآن مجید(براساس نسخه‏ کتابخانه کمبریج)به تصحیح دکتر جلال متینی، تهران:انتشارات بنیاد و فرهنگ ایران،1349

(4)-تفسیر بر عشری از قرآن مجید(نسخه‏ محفوظ در کتابخانه بریتانیا)،تصحیح دکتر جلال‏ متینی،تهران بنیاد فرهنگ ایران،1352

(5)-عطار نیشابوری،محمد بن ابراهیم. منطق الطیر.به اهتمام سید صادق گوهرین،تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب،1348،ص 36.

(6)-مولوی،جلال الدین محمد بن محمد. مثنوی معنوی.به تصحیح رینولد نیکلسون،تهران: بروخیم،1357.

(7)-هجویری،علی بن عثمان.کشف‏ المحجوب.تصحیح ژوکوفسکی،به اهتمام محمد عباسی،تهران:امیرکبیر،1363،ص 525

(8)-مصیبت نامه،ص 296

(9)-عطار نیشابوری،محمد بن ابراهیم. اسرار نامه.به اهتمام سید صادق گوهرین،تهران: صفی علیشاه،1355

(10)-عطار نیشابوری،محمد بن ابراهیم، الهی نامه.به تصحیح فؤاد روحانی،تهران:زوار چاپ پنجم،1376

(11)-عطار نیشابوری،محمد بن ابراهیم. مختار نامه.به کوشش دکتر محمد رضا شفیعی‏ کدکنی،تهران:توس،1358

(12)-عطار نیشابوری،محمد بن ابراهیم. دیوان اشعار.به اهتمام تقی تفضلی،تهران:انجمن‏ آثار ملی،1341

(13)-غزالی،احمد.مجموعه آثار فارسی، سوانح،ص 275

(14)-همدانی،عین القضات.مصنفات‏ عین القضات همدانی.جلد اول،تمهیدات، ص 245

(15)-پیشین،ص 106

(16)-سنایی،مجدود بن آدم.طریق التحقیق. ص 124.

منابع:

1-اردلان جوان،سید علی.تجلی شاعرانه‏ اساطیر و روایات تاریخی و مذهبی در اشعار خاقانی،مشهد:مؤسسه چاپ و نشر آستان قدس‏ رضوی،1376

2-اشرف‏زاده،رضا.فرهنگ نوادر و لغات‏ و ترکیبات و تعبیرات در آثار عطار نیشابوری،مشهد: آستان قدس،1367

3-پور خالقی چترودی،مه دخت.فرهنگ‏ قصه‏های پیامبران،مشهد:مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس،1374

4-پورنامداریان،تقی.داستان پیامبران در کلیات شمس،تهران:مؤسسه مطالعات و تحقیقات‏ فرهنگی،1364

5-پورنامداریان،تقی.رمز و داستان‏های‏ رمزی.تهران:علمی و فرهنگی،1364

6-فجیعی،پوران.مسافر سرگشته.تهران: 1363

7-صارمی،سهیلا.مصطلحات عرفانی‏ و مفاهیم برجسته در زبان عطار.تهران:پژوهشگان‏ علوم انسانی،سال اول،1373

8-یاحقی،محمد جعفر.فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی،تهران:مؤسسه‏ مطالعات و تحقیقات فرهنگی،1369